

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در تنبيهات استصحاب بود، از جمله تنبيهات استصحاب که در کلمات اصحاب آمده بحثی بود به نام استصحاب صحت یعنی اگر در اثنای نماز مثلاً عملی از انسان صادر شد شک کرد که آیا این مبطل نماز هست یا نه، ابطال می کند یا نه استصحاب بقای صحت نماز را به اصطلاح خودشان می کردند. می گفتند قبل از این نماز صحیح بود حالا نماز هم صحیح است. این استصحاب معروف است به استصحاب بقای استصحاب و در حقیقت می خواستند بگویند از این راه ممکن است که ما اثبات بکنیم که عمل درست است با اصل محرز. این در ذیل بحث استصحاب این ها متعرض این قسمت شدند یعنی آیا این استصحاب صحت جاری می شود یا نمی شود؟

عرض کردیم این بحث استصحاب صحت را مشهور در تنبيهات استصحاب آوردند لکن مرحوم نائینی به یک مناسبتی در بحث برائت و اشتغال در آن جا آوردند و لذا اینجا دیگر در بحث استصحاب بحث نکردند و ارجاع امر را به همان بحث برائت و اشتغال دادند در مناسبت این که اصالة الرکنیة به لحاظ زیاده و اصالة الرکنیة به لحاظ نقیصه.

عرض کردیم این توضیحاتش گذشت و فعلاً تکرار نمی کنیم. ایشان در بحث زیاده از صفحه ۲۳۱ از این جلد ۴ از این چاپ جامعه مدرسین، ایشان متعرض این بحث شدند. آن وقت متعرض بحث استصحاب شدند در ذیل بحث و خود ایشان فرمودند که خود استصحاب صحت که فی نفسه جاری نیست به لحاظ این که صحت عمل و فساد عمل بعد از تمام عمل است، در اثنای عمل که صحت معنا ندارد و این جا در اثنای عمل است و اگر مراد صحت تاهلیه باشد که بگوییم اجزائی که گذشت، اعمالی که گذشت صحت تاهلی داشتند یعنی اهلیت داشتند که اگر بقیه اجزاء به این اضافه بشود نماز درست باشد، اسمش را صحت تاهلیه گذاشتند یعنی اهلیت اگر مراد این باشد این هم جای استصحاب نیست چون اجزاء عوض نشدند، فرض کنید تا حالا دو رکعت نماز خوانده یک حالتی بهش دست داد بین تبسم و قهقهه، نمی داند این نماز را خراب کرد یا نه، این صحت تاهلیه که اجزای سابق صحیح بودند محل شک نیست

.....

که بخواهد استصحاب بکند. استصحاب یعنی محل شک این است که این مقدار چون تبسم مبطل نماز نیست و قهقهه مبطل نماز است این ما بینهماست، آیا این مبطل نماز هست یا نه، این شکی که دارد از این لحاظ است و إلا به لحاظ صحت اجزای سابق که اصطلاحاً صحت تاهلیه می گویند این شخص شکی ندارد که بخواهد استصحاب بکند.

این مباحث گذشت، عرض کردیم که قبل از شیخ هم این ها آمدند گفتند در بعضی از اعمال یک نوع هیئت اتصالیه هست مثل نماز یعنی اضافه بر اجزاء یک هیئتی هست، صورتی هست بین اجزاء مثلاً رکوع باید قبل از سجود باشد پس یک: وجود اجزاء، دو: یک ترکیب خاص بین اجزاء، رکوع قبل از سجده و سجده قبل از تشهد. اضافه بر این دو تا یک سومی هم هست که آن هیئت اتصالیه است مثل یک نخ که دانه های تسبیح را چطور به هم ربط می دهند یک هیئتی هم هست که این اجزاء و این هیئت را به هم ربط می دهد، اصطلاحاً گاهی از آن تعبیر به هیئت اتصالیه می کنند و گاهی از آن تعبیر می کنند به جزء صوری نماز در مقابل جزء مادی نماز. جزء مادی مثل رکوع و سجود، این هم جزء صوری است پس در حقیقت دو تا جزء صوری دارد، اشتباه نشود. یکی ترکیب خاص، هیئت ترکیبی که مثلاً رکوع قبل از سجود باشد، قرائت و حمد قبل از رکوع باشند، این یک هیئتی است، دو این که اضافه بر تمام این ها یک اتصالی باید مابین این ها باشد، نباید انفصال بشود، نباید جدا بشود. این اسمش هیئت اتصالیه است، این ها معتقدند ما از ادله این مطلب را در می آوریم که در نماز غیر از آن هیئت یک نوع هیئت اتصالیه هم هست که از آن تعبیر به جزء صوری نماز می کنند.

طبعاً مرحوم میرزای نائینی، این تا این جا صفحه ۲۳۵ رسیدیم یعنی از این جا محل کلام را روشن کردیم. مرحوم نائینی به این تقریب هیئت اتصالی سه تا اشکال دارند، شاید حالا به لحاظ استصحاب بحث خیلی جالب نباشد اما خود مطلب فی نفسه بحث لطیفی است آقایان تامل بکنند اختصاص به بحث استصحاب ندارد، فوائد خوبی دارد. در این جا دیگر ما فقط متعرض کلمات نائینی و آقازیا می شویم چون دیگر این که چه کسی چه گفته را بقیه را آقایان مراجعه بکنند. همین مطالب به مناسبت شرح این ها مطلب را جوری واضح می کنیم که بقیه کلمات آن شا الله خود بخود واضح بشود.

اشکال اول مرحوم آقای نائینی که این معنا و لذا عرض کردم این معنا را که قائل شدند هیئت اتصالیه است قائل شدند که موانع نماز دو جورند، آن هایی که مبطل نمازند دو جورند: یک عده را موانع گذاشتند و یک عده را قواطع گذاشتند. موانع چیزی است که اصولا با نماز جمع نمی شود، قواطع چیزی است که هیئت اتصالی را از بین می برد. موانع نه اصلا با نماز جمع نمی شود مثل فرض کنید حدث یا استقبال، این ها با نماز جمع نمی شوند. به اصطلاح در اصطلاح خودشان تفسیر مانع را این جور می گویند ما یلزم من وجوده عدمه و لا یلزم من وجوده، ما یلزم من وجوده عدمه، اگر حدث آمد نماز معدوم می شود و لا یلزم من عدمه وجوده اما اگر حدث نیامد معنایش این نیست که نماز هم موجود بشود، این اصطلاح مانع است.

اما قاطع را تفسیر کردند ما یقطع الهیئة الاتصالیة، آن هیئت اتصالیه را از بین ببرد و لذا موانع و قواطع. و من سابقا در بحث احکام وضعیه عرض کردم و بعد ها هم کرارا عرض کردیم در کتب اهل سنت در احکام وضعیه دو تا آمده است: شرطیت و مانعیت، البته جزئیت هم نیامده است. در کلمات اصحاب ما این هایی که قائل به قاطع شدند دیگر شد شرطیت و جزئیت هم که در معظم کلمات آمده است و مانعیت و قاطعیت، قاطعیت هم اضافه کردند. در کلمات اهل سنت قاطعیت نیست، احتمالا و العلم عند الله قائل به قاطع نبودند، احتمالا یعنی آن چه را که ما قاطع می دانیم آن ها هم مانع می دانستند، این تفصیل بین قاطع و مانع را قائل نبودند. عرض کردیم این که احتمالا می گویم از باب مراعات امانت علمی است چون ندیدم مراجعه نکردم در بحث صلوٰة به آن ها لکن در کتب اصولیشان تا آن جایی که من دیدم، همه کتب را ندیدم، شرطیت و مانعیت است حتی جزئیت هم نیاوردند، سببیت هم نیاوردند و نکات فنیش را هم در محل خودش توضیح دادیم که چرا مثلا جزئیت را نیاوردند، چرا سببیت را نیاوردند، توضیحاتش گذشت حالا تکرار نمی کنیم.

ظاهرا این که قاطعیت را نیاوردند چون قائل به قاطعیت نیستند، فکر می کنم قائل به قاطعیت نیستند، آن چه را که ما قاطع می دانیم این ها آن را مانع می دانند چون ما که مانعیت قائلیم، اضافه بر مانعیت، قاطعیت را هم اضافه کردیم. من احتمال قوی می دهم، عرض کردیم خوب دقت بکنید این استظهار بنده است، در کلمات آن ها ندیدم، به خاطر امانت علمی خیلی دقت می کنم. احتمال می دهم آن

.....
ها فرقی بین قاطعیت و مانعیت نگذاشتند یعنی قاطع هم چیزی است که اگر در نماز پیدا شد نماز را باطل می کند مثل مانع، قاطع و مانع یکی است. این نکته را عرض کردم.

مرحوم نائینی هم عقیده اش همین است. می خواستم همین را بگویم. اگر این مطلبی را که ما از کلمات اهل سنت استظهار کردیم درست باشد اما این مطلب نائینی قطعا استظهار نیست، تصریح ایشان است. ایشان می گوید ما چیزی به نام هیئت اتصالی نداریم آن چه که داریم آنی که اسمش قاطع است همان مانع است، مانع و قاطع یکی است، مانع و قاطع یعنی چیزی که شارع لحاظ کرده و گفته اگر این در عمل باشد عمل باطل است، شما اسمش را مانع بگذارید یا اسمش را قاطع بگذارید، فرقی بین مانع و قاطع نیست. این روشن شد مدعای مرحوم نائینی؟ یک مدعای ایشان این است که ما هیئت اتصالی نداریم. راه اثبات این مطلب و راه نکته این مطلب را عرض کردم کسی که قائل به قاطع است آن باید چیزی را اضافه بر مانع اثبات بکند و آن هیئت اتصالی است که آمده قطعش کرده است. این راهش این است من کرارا عرض کردم ما حتی احکام تکلیفی هم در خیلی از لسان ادله ما با این تعبیرات قانونی که الان ما می کنیم نیست. یک نوع انتزاع می کنیم. اصطلاحا اصطلاحشان این است که آن چه که در اوامر واقع می شود متعلق امر، یک قسمتش به اصطلاح ارشاد است و یک قسمتش تکلیف است، تکلیف را مولوی می گویند، اصطلاح مولوی مراد جدیش این است. هر نوع اعتبار قانونی که متضمن بر یک نحوه ای از جزا و کیفر باشد مولوی می شود، اگر توش جزا و کیفر بود مولوی می شود، توش جزا و کیفر نبود ارشادی می شود.

ما اصطلاح ارشادی و مولوی را درست کردیم، اصطلاح احکام تکلیفی و وضعی را درست کردیم، تکلیفی یعنی مولوی، وضعی یعنی ارشادی و این را گفتیم در کلمات اهل سنت، من کلمات اهل سنت می گویم نه به خاطر این که خیلی بخواهیم به آن ها بها بدهیم، من می خواهم با اصطلاحات دنیای اسلام در این چهارده پانزده قرن آشنا بشویم، آن ها گاهی تعبیر این جوری می کنند که آن جایی که تکلیف است می گویند انشاء است، آن جایی که ارشادی است می گویند اخبار است. پس چند تا اصطلاح شد: انشائی و اخبار، مولوی و ارشادی، تکلیفی و وضعی. این ها اصطلاحات است، للقوم اصطلاحات و لا مشاحة فی الاصطلاح. مشاحة را به تشدید

.....

بخوانید مصدر باب مفاعله است و لا مشاحّة فی الاصطلاح و لذا عرض کردیم اگر ما این جوری تعبیر بکنیم که اقم الصلوة لدلوك الشمس، در کلمات آن ها این طور دیدیم که اقم الصلوة را انشاء می دانند و لدلوك الشمس را اخبار می دانند. اصحاب ما اقم الصلوة را تکلیف می دانند لدلوك الشمس را وضع می دانند، اقم الصلوة را مولوی می دانند که اگر اقامه صلوة نکرد عقاب دارد، لدلوك الشمس را ارشادی می دانند، این اصطلاحی است که ان شا الله اصطلاح روشن شده باشد پس یک اصطلاح مولوی - ارشادی، تکلیفی - وضعی، انشاء - اخبار، همه این ها مراد یکی است، مجرد اصطلاحات است، این می گوید وقتی گفت اقم الصلوة این مولویت است، تکلیف است، اگر نخواندی عقاب دارد اما لدلوك الشمس می خواهد ماهیت نماز را تشخیص بدهد، این نماز باید در وقت دلوك باشد لذا اخبار شد، یا به اصطلاح ما وضع شد. این یک نکته است و لذا خوب دقت بکنید اوامر و اصلا می گویند حتی اگر مستقلا اوامر و نواهی به اجزا و موانع خورد این ها ارشادند، این ها تکلیف نیستند مثلا اگر گفت لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه، این ارشاد است، این نهی شما در پوست حیوانی که غیر ماکول لحم است مثل پوست سگ مثلا نماز خواندید، عقوبت ندارد، تکلیف ندارد، جزا ندارد، کیفر ندارد، نمازتان باطل است و لذا اخبار می گویند، این اخبار به این معنا. این دارد می گوید وبر ما لا یوکل لحمه، آن وقت این اخبار که شد یا ارشاد که شد ارشاد به چیست؟ ارشاد به مانعیت. لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه ارشاد به مانعیت است یعنی اگر در پوست حیوان غیر ماکول خواندید نمازتان باطل است، این مانع نماز است، مانع به این معنا که وجودش در معنا با وجود نماز جمع نمی شود، ما یلزم من وجوده عدمه، همین اصطلاح معروف که در قوانین و کتاب های دیگر هم آمده است. در کتب اهل سنت هم آمده است. خدمتتان عرض کردم که پس بنابراین بحثی که مرحوم نائینی دارد این است، ایشان می گوید اگر روایت آمد گفت مثلا الالتفات یقطع الصلوة یا اگر روایت آمد لا تلتفت فی صلوتک، حالا یا یقطع بود یا لا تلتفت، یا روایت آمد القهقهة لا تنقض الوضوء و تقطع الصلوة، یک تعبیر لطیفی است. القهقهة لا تنقض الوضوء، البته خب پیش ما مسلم است که قهقهه وضو را باطل نمی کند، در میان فرق اسلام ابوحنیفه معتقد است که اگر در حال نماز قهقهه کرد وضویش باطل می شود، در خارج

نماز نه، در خصوص داخل نماز اگر قهقهه کرد وضویش باطل می شود، پیش ما هم به قهقهه، وضو باطل نمی شود مطلقاً چه در داخل نماز و چه در خارج نماز. حالا آن بحث فقهی در محل خودش.

بحث مرحوم نائینی این است که این نواهی که ارشادی است. لا تلتفت فی الصلوة ارشادی است، اگر ارشادی شد ارشاد به چیست؟ این نکته کلام نائینی یک طرف. این ارشاد به این که التفات مبطل نماز است؟ اگر در نماز التفات پیدا کردید نماز باطل است؟ یا ارشاد است به ابطال و این که من برای نماز هم هیئت قائلم. خوب دقت بکنید! اگر گفت لا تلتفت فی صلوتک حتی اگر گفت القهقهه تقطع الصلوة، این تقطع الصلوة یعنی قهقهه منافی است و مبطل نماز است، ارشاد به این است چون القهقهه تقطع الصلوة مولویت ندارد تکلیف ندارد یا به قول آن آقایان اخبار است، انشاء نیست. نائینی می خواهد این حرف را بزند. حرف نائینی روشن شد؟ القهقهه تقطع الصلوة یا لا تلتفت فی صلوتک یا الالتفات یقطع الصلوة این فقط ارشاد است به این که این مبطل نماز است یا اضافه بر ابطال نماز ارشاد به این است که من برای نماز هیئتی هم در نظر گرفتم هیئت اتصالی. مرحوم نائینی می خواهد بگوید اگر گفت القهقهه تقطع الصلوة یا تبطل الصلوة، تصادفاً در یک روایت دیگر داریم القهقهه تنقض الصلوة و لا تنقض الوضو، در یک روایت هم همان جور که اول خواندم القهقهه لا تنقض الوضو و تقطع الصلوة، در مقابل وضو در نماز تقطع آورده است، در یکی تنقض الصلوة، یکی تقطع دارد و یکی تنقض. خلاصه حرف مرحوم نائینی این است که می خواهد بگوید تقطع الصلوة اگر در اثنای نماز قهقهه آمد نماز باطل است، مراد این است. این مثل چه می شود؟ مثل مانع می شود مثلاً حدث در نماز. التفات در نماز را.

مدعای مرحوم نائینی این است که از این روایت، البته در کلام نائینی من باز چون آن دفعه گفتم بعضی از آقایان تازه تشریف آوردند، مرحوم نائینی در عبارتش در تقریر این جوری است فإن مجرد تعلق النواهی الغیریة مثل الالتفات، تعبیر به نواهی غیریہ کردند. عرض کردیم ان شا الله اشتباه از چاپخانه باشد، اصطلاحاً کلمه غیریہ را این جا بکار نمی برند، اصطلاح وجوب غیری و نهی غیری در باب مقدمه است، وجوب نفسی و غیری، اصطلاحش آن جاست، این جا باید بگوید ارشادیه. نباید بگوید غیری، این کلمه غیری ان شا الله غلط چاپخانه است، این فنی نیست لکن مراد ایشان واضح است، مراد مرحوم نائینی واضح است، می خواهد بگوید

این نواهی، نواهی ارشادی اند، نواهی ارشادی ارشاد به یک مطلبند، ارشاد به چه چیزی اند؟ به بطلان نماز؟ یا نه ارشادند به بطلان نماز و این که من برای نماز هیئت اتصالی در نظر گرفتم. من برای نماز هیئت اتصالی در نظر گرفتم. مرحوم نائینی می گوید این دومی در نمی آید از لا تلتفت فی صلوتک، این دومی که من برای نماز یک هیئت اتصالی اعتبار کردم در نمی آید، آن چه که از این در می آید این است که قهقهه یا مثلاً فرض کنید التفات، با نماز جمع نمی شود. اگر قهقهه در نماز آمد، اگر التفات در نماز آمد نماز باطل است. بیش از این در نمی آید. اما این که در بیاید اضافه بر این من در نظر گرفته ام مسئله هیئت اتصالیه را. این خلاصه اشکال نائینی است، چون سابقاً خواندیم برای انسجام بحث امروز این را تکرار کردیم.

بعد مرحوم آقای آقاضیا قدس الله نفسه با ایشان مخالفت کرده است، تصادفاً نشد که ببینم ایشان در آن شرح تبصره شان چکار کردند، در کتب فقهیشان چکار کردند، فعلاً به همین مقداری که ایشان در این جا در حاشیه دارند روی این بحث حاشیه ایشان من مطرح می کنم. مرحوم آقاضیا بحثش این است که بله اگر عنوان بود لا تلتفت فی صلوتک حق با شماست، اگر عنوان این بود در لسان دلیل که لا تلتفت، مثل لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه، یعنی نماز با پوست، وبر به معنای کرک است، آن چیزی که بر بدن شتر هست عرب ها وبر می گویند، گاهی اوقات هم به معنای وبر، وبر غیر از وبر است، وبر حیوان پشمالو است، حیوانی که کرک دارد، گاهی اوقات حتی به مثل گربه هم می گویند با این که گربه کرک ندارد، گاهی هم به او وبر، به شغال هم وبر می گویند، وبر حیوان وبر حیوانی است که ما تقریباً به فارسی موئین می گوئیم، مثلاً حیوانی که بدن موئی دارد. پشم نه اما غیر از آن، مثل گربه مثل شغال، مثل روباه را اصطلاحاً وبر می گویند و إلا الان وبر اصطلاحاً بیشتر به شتر می گویند، الان خود عرب ها کرک شتر را وبر می گویند اما در لغت عربی این طور نیست.

به هر حال اگر عنوان لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه باشد خوب دقت بکنید لا تصل اگر این باشد حق با شماست، لا تصل اگر این باشد حق با شماست، از این فقط بطلان در می آید، از این هیئت اتصالی در نمی آید اما اگر در روایت عنوان قطع آمد، یقطع صلوته، ایشان می خواهد بگوید خیلی بعید است که شارع تعبیر به قطع بکند آن وقت مرادش فقط مجرد مانعیت باشد، اگر لفظ قطع آمد عادتاً

باید تصویر بکنیم که این جا تصور کرده یک هیئت اتصالی است مثل یک طنابی و مثل یک ریسمانی و مثل یک بندی را باید تصور بکند و إلا چرا کلمه یقطع بکار برده است. حالا ما می توانیم برای تایید کلام مرحوم آقاضیا، خود آقاضیا ننوشته، برای تایید ایشان بگوییم که مخصوصا اگر این کلمه قطع در روایات اهل بیت باشد چون در زمان پیغمبر شاید بشود بگوییم کلمه قطع خیلی مدلول فقهی پیدا نکرده است اما تدریجا با گذشت زمان این کلمات هی مدلول فقهی خودش بیشتر شده، عصر رسول الله یک چیز است، عصر صحابه یک چیز است، عصر تابعین و عصر فقها، امام صادق در عصر فقهاست، اگر در روایت امام صادق آمد القهقهة تقطع الصلوة بعید است بگوییم مراد مجرد مانعیت است، این حرف آقاضیا است، تقطع یعنی فرض هیئت اتصالی شده است و إلا معنا ندارد که گفته بشود القهقهة تقطع الصلوة مخصوصا در زمانی مثل امام صادق سلام الله علیه، لذا ایشان می فرماید استفادة الهیئة، مراد ایشان از این هیئت، هیئت اتصالیه است. نماز که هیئت دارد، مراد هیئت اتصالی محل کلام است، من هذه النواهی بملاحظة تعونها بعنوان القاطعية و بدیهی، حالا این بدیهی جواب اشکال دوم است، چون نائینی سه تا اشکال کرده است، من اول اشکال ایشان را توضیح بدهم بعد به اشکال دوم و سوم مرحوم نائینی برویم. پس اشکال اول ایشان ما از این نواهی ارشادی غیر از این که این ها با نماز جمع نمی شوند در نمی آوریم. هیئت اتصالی استفاده نمی شود. اشکال مرحوم آقاضیا اگر لا تلتفت باشد حق با شماست، لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه باشد حق با شماست، هیئت اتصالی از لا تصل در نمی آید اما اگر گفت القهقهة تقطع الصلوة یعنی هیئت در می آید، چرا عنوان قطع را بکار برده است؟ معنای عنوان قطع این است که در نماز یک هیئتی را دیده، یک اتصالی را دیده، یک طنابی را دیده، یک نخ را دیده و این نخ پاره شده است، معنایش این است، و لذا ایشان می گوید ما از مثل لا تلتفت فی صلوتک در نمی آوریم اما اگر گفت إذا التفت انقطعت، حتی انقطعت، چون من آن روز عرض کردم در روایات خود ما تعبیر مختلف داریم، انقطعت صلوته، اگر گفت انقطعت صلوة یعنی یک هیئت اتصالی را فرض کردیم پاره شد، آن هیئت اتصالی برداشته شد پس خلاصه حرف مرحوم آقاضیا این است که ما هیئت اتصالیه را از نواهی ارشادیه در نمی آوریم، هیئت اتصالی را از آن جاهایی در می آوریم که عنوان قطع دارد. اگر

عنوان قطع آمد ما از آن در می آوریم که شارع ارشاد است به این که من یک هیئتی را تصور کردم و إلا قطع معنا ندارد. این خلاصه اشکال مرحوم نائینی و خلاصه اشکال مرحوم آقازیا در این جهت.

حالا برای محاکمه بین این دو بزرگوار، البته آقازیا طرف شیخ انصاری را گرفتند، ایشان هم هیئت اتصالیه را ظاهرا قبول کردند چون استصحاب هیئت اتصالیه کردند، صحت آن هیئت را.

در این مسئله عرض کردم که متأسفانه نه مرحوم آقازیا و نه مرحوم نائینی در این مقداری که به دست ما رسیده است، شاید در درس گفته باشند، آن مقداری که به دست ما رسیده است به مراجعه به ادله نشده است. ببینید ادله ما را الان عرض کردم مختلف است، من سابقا هم یک توضیح مفصلی را در این جهت عرض کردم. اصولا لسان ادله شرعی ما چه در کتاب و چه در سنت حتی مواضعی که ادعای اجماع یا معقد اجماع شده است انصافا یکنواخت نیست، اصول هم که بعد ها درست شد ابتدائا که جنبه های کلامی داشت این جهت را داشت یعنی سعی می کرد که بحث را اما از بعد از این که مثلا آن هایی که جنبه های عقلی بیشتری برایشان غلبه پیدا کرده بود وارد بحث اصول شدند آن ها بیشتر در فکر افتادند که قواعد و مسائل اصولی را به صورت کلی در بیاورند مثلا صیغه افعَل یا صیغه لا تفعل دلالت بر حرمت می کند یا نه. من در دوره اول که این بحث را گفتیم بعد از مدت ها دیدیم که آقازیا در یک جای دیگری متنبه این مطلب شده، خوشحال شدیم، آن مطلب را دقت بکنید: ما آن چه که در قرآن در باب نواهی داریم همه اش به صیغه لا تفعل نیست، این ها سعی کردند که به آن یک بحث کلی بدهند اما این با واقعیت مثلا در قرآن حرم علیکم کذا داریم، لا تنکح ما نکح آبائکم داریم، لا تعظم عقدة النکاح داریم، لله علی الناس حج البیت داریم، لام و علی، یعنی یک تعبیر یکنواخت که همه افعَل باشد یا همه لا تفعل باشد نیست، این یک مشکلی است. این که بعدها کتب فقهی ما آمد در کتب فقه اسلامی این ها به صورت افعَل و لا تفعل در آمد اما در نصوص ما چه در قرآن و چه در روایات و چه در روایات اهل سنت و چه در روایات شیعه، انصافا این ها یکنواخت نیست، همین الان مثال قهقهه را زدیم، در قهقهه دو تا روایت داریم، تصادفا الان در ذهنم نیست، به نظرم شاید هر دویش هم سندش بد نیست، این را بیاورید. همین تازگی هم نگاه کردم چند هفته پیش لکن الان اسنادش در ذهنم نیست، شاید هم سند را

نگاه نکردم. در یک روایتش این است القهقهة لا تنقض الوضوء و تقطع الصلوة، این جا ممکن است بگوییم این جا کلمه تقطع در مقابل

تنقض یک نکته ای و عنایتی شده است اما باز هم داریم القهقهة لا تنقض الوضوء و تنقض الصلوة.

یکی از حضار: یکیش دارد که عن سماعة سألته ...

آیت الله مددی: سندش

یکی از حضار: جماعة عن احمد ابن محمد ابن عيسى عن الحسين ابن سعيد عن اخيه الحسن عن زراره عن سماعة قال سألته عن

الضحك هل يقطع الصلوة قال اما التبسم فلا يقطع الصلوة و اما القهقهة هي تقطع الصلوة.

آیت الله مددی: این سندش معتبر است.

یکی از حضار: علی ابن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابی عمیر عن جمیل ابن دراج عن زراره عن ابی عبد الله

آیت الله مددی: اولیش علی ابن ابراهیم عن ابيه بود؟

یکی از حضار: بله

آیت الله مددی: خب این درست است معتبر است، بفرمایید.

یکی از حضار: القهقهة لا تنقض الوضوء و تنقض الصلوة

آیت الله مددی: ببینید این جا لا تنقض و تنقض است، یکی دیگر هم هست، القهقهة لا تنقض الوضوء و تقطع الصلوة، یکی دیگر هم این

جوری است.

یعنی درست در مقابل لا تنقض، تقطع آمده است.

یکی از حضار: و قال الصادق عليه السلام لَا يَقْطَعُ التَّبَسُّمُ الصَّلَاةَ وَ يَقْطَعُهَا الْقَهْقَهَةُ وَ لَا تَنْقُضُ الْوُضُوءَ

آیت الله مددی: و یقطعا نه، یکی دیگر هم لا تنقض و تنقض الصلوة، هر دو را تنقض آورده است.

یکی از حضار: این را خواندیم، القهقهة لا تنقض الوضوء و تنقض الصلوة

آیت الله مددی: این کی بود؟

یکی از حضار: علی ابن ابراهیم عن ایبه عن ابن ابی عمیر عن جمیل ابن دراج عن زراره عن ابی عبدالله

آیت الله مددی: این سندش هم خیلی خوب است، تاریخیش هم خوب است، کتاب جمیل و کتاب ابن ابی عمیر.

غرضم به این که خوب دقت بکنید پس ما یک مشکل اساسی اولاً داریم، اگر تقید در روایات بود در قهقهه دائماً تقطع بکار ببرند

ممکن بود نکته آقازیا درست باشد، ما یک مشکل کلی داریم که در روایات ما مثل لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه داریم، لا

تلتفت فی صلوتک داریم، القهقهه تقطع الصلوة داریم، تعابیر مختلف داریم، این که ما بیائیم از کلمه تقطع بفهمیم ارشاداً الی الهیة

الاتصالیة این معونه زائده می خواهد. این که ارشاداً به این که مبطل نماز است، با صحت نماز جمع نمی شود این روشن است، این

حرف صحیح است، این مقدار ارشادش واضح است اما این ارشاد باشد، یک نکته جدید، من هیئت اتصالی در نظر گرفتم چون کلمه

قطع بکار برده است، این خیلی روشن نیست، این اصلاً روشن نیست و این کلمه قهقهه.

این راجع به اجمال و اما تفصیل مطلب: اگر بخواهیم انصافاً خوب مسئله را نگاه بکنیم دو باب را باید کاملاً در نظر بگیریم، یکی باب

روایات است مخصوصاً روایات اهل بیت چون تقریباً روایات اهل بیت بعد از اصطلاحات فقهی است، در اصطلاحات فقهی ممکن

است تاثیرگذار باشد و عرض کردیم در روایات اهل بیت هر دو آمده است یعنی نه این که خیال بکنیم یکیش آمده، کلمه قطع آمده،

کلمه نقض آمده، کلمه لا تلتفت آمده است، این که ممکن است این سوال را بکنید که در روایات اهل بیت اگر کلمه قطع آمده غیر از

این که می خواهد بگوید با صحت نماز جمع نمی شود نباید در کلمه قطع یک نکته ای باشد؟ قطع صلوته؟ یا ان قطعت صلوته، حالا

این را فردا می گوئیم چون نمی رسیم. این بخش روایات است، اگر آقایان حال داشتند روایاتی که توش کلمه قطع و ان قطع، البته ما

روایاتی که مجموعه قطع داریم خیلی زیاد است، روایاتی که در باب صلوة است نگاه بکنید، چون در باب حدود هم در باب سرقة

قطع ید داریم، قطع ید و قطع رجل، آن جاها هم قطع داریم، هر روایت قطعی را که بخواهید نگاه بکنید ربط به مانحن فیه ندارد، آن

هایی که آن جا هست نمی خواهد هر چه ماده قطع است. آنی که مربوط به مثل نماز داریم یکی هم طواف، قطع علیه طوافه، این هایی

.....

که مربوط به عبادت است، دیگر اگر بخواهیم این ها را بخوانیم باید یک هفته مشغول روایت خواندن بشویم که فعلا دیگر وقتش نیست و یک فرعی هم دارد، همین مسئله در روایات اهل سنت هم بررسی بشود، البته در روایات اهل سنت انعقاد تعبیر قانونی مشکل تر است، در روایات اهل بیت احتمال این که مثلا قاطع با مانع فرق داشته باشد که آقاضیا می گوید احتمالش بیشتر است اما در روایت رسول الله اگر باشد قاطع همان معنای عرفی است یعنی از بین می برد، قاطع معنای عرفی دارد.

و تصادفا در روایت اهل سنت یک روایتی است که خیلی هم جنجال برانگیز بوده در آن زمان صحابه چون از پیغمبر نقل کردند که پیغمبر فرمود که مرور سگ بلانسبت و الاغ، البته بعضیش هم سگ وحشی دارد، سگ اسود دارد و زن نماز مرد را قطع می کند و لذا می گویند به عائشه هم گفتند، عائشه از این روایت خیلی ناراحت می شود منتهی آن تعبیر به قطع، حتی تعبیر عدلثمون الکلام، ما را عدل کلاب قرار دادید و الحمر، حمر جمع حمار یعنی همین الاغ ها، ما را هم ردیف یا عدیل، این یک بابی است، در بخاری و مسلم الی ما شا الله، در بخاری دو سه باب دارد از کلمات عائشه که عدلثمون الکلاب و الحمر، ما را همدوش و هم قرین با سگ و این ها قرار دادید، خیلی ناراحت می شد از این مطلب که بگویند مرور زن، البته اهل سنت باز در این جا خیلی اختلاف دارند، شدید اختلاف دارند، یکی از جاهایی که بین اهل سنت خیلی جنجال برانگیز است و وجوه و احتمالات دارد، همان قاعده الجمع مهما امکن اولی من الطرح را سابقا عرض کردم که این ابتدائا در یک برهه زمان در بین اهل سنت خیلی جا داشت، این را در بحث تعارض اگر رسیدیم ان شا الله، اینی که مرحوم شیخ طوسی اولین کسی از علمای ما است این به خاطر آشنائی ایشان با اجوای فقهی بوده. در کتب اسماعیلیه هم داریم الجمع، نمی گویند الجمع مهما امکن، سعی می کنند جمع بکنند، ان شا الله در بحث تعارض که رسیدیم تاریخ این بحث را من آن جا عرض میکنم. یکیش هم همین جا، مثلا گفتند سگ را بگوئیم سگ سیاه نه مطلق سگ چون یک روایت دیگر دارد که لا یقطع الصلوة مرور شیء بین یدی المصلی، اصلا گیری که کردند این است، یکی لا یقطع الصلوة دارند، یکی یقطع الصلوة الرجل، مرور کلب که عائشه خیلی نسبت به این عبارت حساسیت داشت، در خود کتاب بخاری هم آمده است.

.....

حالا یک نکته ادبی هم چون دیدم در این فتح الباری متعرض شده و چون خیلی مشهور است، در آن جا دارد عدلثمونا الکلاب و الحمر یعنی ما را عدل کلاب، مساوی و عدل با هم، عدل در اساس مثلا سوار کجاوه که می شوند یکی این ور می نشست یکی آن ور می نشست، زمیل هم می گفتند، ما را همدوش سگ ها و الاغ ها قرار دادید. یک نصی هم دارند شبهتمونا بالکلاب، این چون نکته ادبی دارد عرض میکنم: ادعا شده این تحریف شده، صحیحش شبهتمونا بالکلاب یعنی اگر باب تشبیه را بکار بردید، تفعیل از باب شبه آن جا هم بآء ندارد، باید بگوئید شبهتمونا مثلا شبهه البدر، الان ما در لغت ایرانی ها، خود عرب ها و حتی در کتب غیر لغت در کتب فقهی شبهه بکذا، می گویند اصل لغت عربی شبهه کذاست نه بکذا، بآء زائد است، در همین جا هم در متن بخاری دارد عدلثمونا الکلاب، بآء ندارد، ما در صورتی که یک بآء را اضافه می کنیم، ما را معادل با کردید، در تشبیه هم همین را می گوئیم، الان در کتب ما در فقه و اصول و اِلِی آخره، کتب متعارف عرب نه این که عربی که مثل ما فارس است، خود آن عرب قوم، شبهه بکذا می گویند که می گویند این غلط است، در لغت عرب اصیل نبوده، این هم یک نکته ادبی است. این باید شبهتمونا الکلاب نه بالکلاب، الان موجود در کتب حدیث بالکلاب است، می گویند صحیحش شبهتمونا یعنی جعلتمونا شبیه الکلاب، لذا بآء نباید باشد لکن علی ای حال این مطلب اگر در لغت عرب ثابت بشود مسلما در استعمالات فوق الحد، فوق ما لا یحصی من الاستعمال با بآء استعمال شده است، به خلاف عدلثمونا.

علی ای حال از عجائب این است که در آن جا هم این حدیث با کلمه قطع آمده است، آن جا این حدیث معروف که خیلی معركة الارا هست هم به لحاظ این که عائشه ناراحت بوده و می گفت این دروغ است و اساس ندارد و هم به لحاظ فتوایشان و هم به لحاظ نکات علمیشان که اصلا ما چکار بکنیم؟ جمع بین این روایات را چجوری بکنیم؟ چون آن ها دارند لا یقطع الصلوة مرور شیء بین یدی، از آن ور هم قطع را بکار بردند که محل شاهد ماست اما می گویند مرور لا یقطع، از آن ور هم این لذا وجوهی در کیفیت جمع گفتند که الان من وارد آن بحث نمی شوم.

پس بحث اول ما به نظر من، البته عرض کردم در کتب اهل سنت که من نگاه کردم همین کتاب معجم المفهرس که مال صحاح ست است، آن را نگاه کردم، اما این برنامه های کامپیوتر زیاد دارد و عرض کردم خیلی از این موارد استعمال در باب قطع ید و قطع راسه و از آن حرف هاست، اصلا ربطی به مانحن فیه ندارد، روایات مانحن فیه تقریبا محدود است. خوب است اگر آقایان حال داشته باشند تمام این ها را استخراج بکنند و به چاپگر بدهند چاپ بکند، مجموعه روایاتی که در باب نماز هست چه جایی که کلمه قطع آمده است مثلا لا تلتفت هم داریم، یقطع الصلوة هم داریم، یا ان قطعت صلوته هم داریم، دیگر من وارد بحث نمی شوم. بحث فنی بین آقاضیا و مرحوم نائینی این است، ما به جای این که او بگوید استفاده نمی شود این بگوید استفاده می شود این راه درستش این است که این ها را استیعاب بکنیم، روایاتی که در باب قطع صلوة آمده است چه در میان اهل سنت، اصلش که روایات ماست، یعنی از لحاظ فنی نه این که فقط چون روایات اهل بیت شارح و مهیمن بر روایات رسول الله است، بر روایاتی که آن ها از رسول الله نقل می کنند بلکه این احتمال هست که در زمان امام صادق کلمه قطع و قاطع غیر از مانع باشد، این احتمال هست، چون بحث فقهی است، ۱۵۰، ۱۴۰ سال بحث های فقهی شده است، این احتمال هست اما در کلام رسول الله خیلی بعید است.

به هر حال نکته اساسی در مقام اول این است که ما این روایات را استیعاب بکنیم، استخراج بکنیم، البته آن نکته ای را که من عرض کردم تا فردا شب فکر بکنید، آن نکته لطیفی است، علی تقدیر این که این در روایات قطع باشد مخصوصا در جاهایی که باز هم قطع نیست چه نکته ای ممکن است در قطع باشد غیر از فساد صلوة، غیر از بطلان صلوة، مرحوم آقاضیا می گوید نکته اش هیئت اتصالی است، می شود فرض کرد نکته دیگری باشد غیر از هیئت اتصالی؟ مرحوم آقای نائینی می گوید نه، مراد فساد نماز است، یعنی از کلمه قطع صلوته فقط فساد در می آوریم یا فساد و هیئت اتصالی که مرحوم آقاضیا می گویند یا نه ممکن است اضافه بر فساد چیز دیگری، هم در بیاید اما هیئت اتصالی نباشد، فقط فساد تنها نباشد، این که کلمه قطع را بکار برده نکته دیگری هم در آن باشد اما هیئت اتصالی نباشد، ممکن است یا نه این را فردا ان شا الله.

.....

نکته دومی که در این جا هست نکته اول رجوع به روایات است، نکته دوم رجوع به عبارات فقها چه زیدی چه شیعی و چه امامیه و این هم به نظر من حرف خوبی است مثلاً در کتاب وسائل عنوان باب را قرار داده قواطع للصلوة، اصلاً عنوان قاطع بکار برده است. یعنی اصلاً مانع بکار نبرده است، در کتاب عروة عنوان باب فصل فی مبطلات الصلوة است، تصادفاً این چند تا حاشیه ای که من دیدم البته من چند تا حاشیه بیشتر ندیدم، دیگر اگر وقت باشد بقیه حواشی، از محشین ندیدم کسی متعرض این نکته شده باشد که ای کاش مولف موانع و قواطع می گفت، فرق بین موانع و قواطع. از عبارت سید می شود درآورد که ایشان همه را مبطل نماز می داند نه این که یکی را مانع بدانند و یکی را قاطع بدانند. البته عرض کردم من همه حواشی را نگاه نکردم، دو تا شرح عروه را نگاه نکردم، همه شروح را هم نگاه نکردم، حواشی را هم نگاه نکردم، این مقداری که من دیدم ندیدم که به مرحوم سید یزدی متعرض بشوند که طبق قاعده شما باید می فرمودید موانع و قواطع.

من بقیه کتب فقهی یعنی اگر این هم استخراج بشود این هم کار بسیار لطیفی است، برداشتی که فقهای ما از این روایات داشتند.

پرسش: دقیقاً در زمان روایات قطع به لحاظ لغوی به چه معناست؟

آیت الله مددی: قطع یعنی جدا کردن، یعنی ابانه، لذا داشتیم ابان راسه قطع راسه

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين